



درس تفسیر سوره مبارکه جن جلسه ۷

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا﴾ (۱۹) قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أَشْرِكُ بِهِ أَحَدًا (۲۰) قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا (۲۱) قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا (۲۲) إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا (۲۳) حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا (۲۴) قُلْ إِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا (۲۵) عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا (۲۶) إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا (۲۷) لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أُبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (۲۸) ﴿

این سوره مبارکه که علم بالغلبه آن همان سوره «جن» است، بخش‌های وسیعی از آنچه را که ذات اقدس الهی به وسیله وحی به حضرت ابلاغ کرده است، گزارش می‌دهد. در جریان اطاعت، هم اطاعت خدا مطرح است هم اطاعت رسول که ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾<sup>۱</sup>، در جریان معصیت، هم معصیت خدا مطرح است هم معصیت رسول که در این بخش‌ها فرمود: ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾. مستحضر هستید که رسول از آن جهت که رسول است حرفی

ندارد، مگر پیام مرسل خود را، پس اطاعت از پیامبر به اطاعت خدا برمی‌گردد و عصیان پیامبر به عصیان خدا برمی‌گردد، این یک مسئله.

اما راز این کثرت و تعدّد چیست؟ این از یک نظر همان‌طوری که قرآن را حجت می‌کند، چون کلام خداست، روایت را حجت می‌کند، چون کلام فرستاده خداست و قرآن فرمود: قرآن و اهل بیت کنار هم هستند اطاعت کنید؛ یعنی اهل بیت را اطاعت کنید، معصیت این دو هم یکسان است، پس هم قرآن می‌شود حجت، هم روایت می‌شود حجت.

بخش دیگر رسول گذشته از مسئله رسالت، سمت رهبری، ولایت، در فلان وقت باید به جنگ بدر برویم، در فلان وقت باید در حدیبیه صلح کنیم، اینها را ذات اقدس الهی از راه علوم غیبی به حضرت اعلام می‌کند و حضرت به عنوان ولیّ مسلمین، امام مسلمین، رهبر مسلمین این دستورها را می‌دهد. این دیگر نظیر روایت نیست، این یک حکم مقطعی است، این حکم مقطعی که فلان روز باید برویم به جنگ بدر، این نظیر «صَلُّوا کَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»<sup>۱</sup> نیست یا «خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ»<sup>۲</sup> نیست که حکم فقهی دائمی باشد، پس همه این بخش‌ها برمی‌گردد مستقیماً به ذات اقدس الهی و «مع الواسطه» به رسول؛ لذا اگر در این سوره سخن از عصیان رسول در کنار عصیان خدا مطرح است، رازش این است.

مطلب دیگر این است که وجود مبارک پیامبر که نماز می‌خواندند، تلبّد و تظاهر می‌کردند، گروهی علیه آن حضرت؛ حالا یا همه‌شان جن بودند یا همه‌شان مشرک بودند یا مخلوطی از جن و مشرک بودند، به هر حال این تلبّد را می‌کردند. حضرت موضع خود را اعلام کرد، فرمود مراکز عبادی منحصرأً برای خداست که ﴿وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ﴾.

۱. نهج الحق و کشف الصدق، ص ۴۲۳.

۲. نهج الحق و کشف الصدق، ص ۴۷۱.

مخصوصاً مواضع سبعة، این یک و من فقط خدا را عبادت می‌کنم و احدی را شریک او قرار نمی‌دهم، این دو؛ خودش گفت: ﴿إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أَشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾، این «لا اله الا الله» که مستحضرید این دو جمله نیست، دو تا قضیه نیست که یک قضیه سالبه باشد یک قضیه موجبه. یعنی صحنه نفس ما «خالی الذهن» از توحید و شرک باشد، چنین نیست. معنای «لا اله الا الله»، اگر استثنا باشد و دو قضیه باشد و یکی موجبه و یکی سالبه، یعنی صحنه نفس انسان از توحید و شرک خالی است، خدا دارد یاد می‌دهد که موحد باشید، مشرک نباشید؛ اما «لا اله الا الله» معنایش این نیست. این دو تا قضیه نیست، دو تا جمله نیست؛ یک جمله است، این «الا» به معنی غیر است، وقتی غیر شد به معنی صفت است، وقتی صفت شد این فقط یک قضیه است و آن قضیه، قضیه سالبه است؛ یعنی غیر از الهی که دل‌پذیر است و عقل و قلب برای او می‌تپد، غیر از او نه، همین! نه اینکه ما نه موحد باشیم نه مشرک، تازه به ما بخواهند یاد بدهند، بگویند که خدا هست، شریک ندارد. خدا هست در درون ماست. «لا اله» غیر از همین که ما داریم. ما فطرتاً به او بسته‌ایم. یک صورت مرآتیه کجا را نشان می‌دهد؟ این صورت مرآتیه صاحب خود را نشان می‌دهد. اگر ﴿فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾<sup>۱</sup> در درون درون ما توحید هست. توحید را کسی به ما یاد نمی‌دهد، توحید را کسی وظیفه ما نمی‌داند، ما را مکلف به توحید نمی‌کند، می‌گوید این گوهری که داری را مواظب باش، از تو نگیرند. «لا اله» غیر از همین که داری، این طور نیست که دو قضیه باشد: یکی موجبه، یکی سالبه، ما نه موحد باشیم نه مشرک باشیم، تازه دارند به ما یاد می‌دهند که تو موحد باش مشرک نباش. ما «خالی الذهن» خلق نشدیم، یک لوح نانوشته به ما ندادند. در درون ما آن که ما را آفرید با قلم قدرت نوشت: ﴿فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾. این سه «ها» به شخص برمی‌گردد نه اینکه کلیات را یاد آدم دادند، کلیات را یاد آدم دادند، «العدل حسن، الظلم قبیح»، این یک

فایده دارد به هر کسی یعنی به هر کسی! به هر کسی گفتند خوبی تو، بدی تو این است، ﴿فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾، هیچ کسی نمی تواند بگوید من نمی دانستم، این راه خوب یا بد بود من نمی دانستم! کلیات را یاد کسی ندادند که کلیات یک قوانین کلی است، تطبیق آن ممکن است اشتباه بشود. ما را با آن سرمایه خلق کردند، فرمود آنچه خیر توست، آنچه شرّ توست، هیچ کسی نمی تواند بگوید من نمی دانستم، دروغ بد است یا خلاف بد است یا این کار بد است یا آن کار بد است. ممکن است این کار برای دیگران خوب باشد؛ اما برای تو بد است. ممکن است این کار برای دیگران بد باشد؛ ولی برای تو خوب است. در درون درون همه ما این مکتب هست.

بنابراین این «إِلَّا» به معنی غیر است، این دو تا قضیه نیست که نفس ما هم از توحید خالی باشد هم از شرک. ما موحداً خلق شدیم، در گوهر درون ما می گوید خدا، غیر از او احدی را راه ندهیم، ما موظفیم که بیگانه نیاید همین! گفت من موظفم او را عبادت کنم که فطرت من است، دیگری را راه ندهم، نه اینکه دو تا کار باید بکنم: یکی اینکه او را قبول بکنم، دیگری را راه ندهم! این طور نیست.

فرمود: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾، این رابطه من با خداست. ﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾، من مشکل شما را حل نمی کنم، هر کسی باید مشکل خودش را حل کند. حالا مسئله توسّل و شفاعت و اینها هم در کنار آن اشاره خواهد شد. فرمود من مشکل شما را حل نمی کنم، هر کسی باید مشکل کار خود را حل کند، این دو؛ کسی هم مشکل مرا حل نمی کند غیر از خدا: ﴿قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ﴾، این سه اصل توحیدی است. من غیر او را نمی خواهم، من و مانند من مشکل شما را حل نمی کنیم، وقتی من نتوانم مشکل شما را حل کنم، دیگری یقیناً مشکل شما را نمی تواند حل کند. هر کسی مشکل خود را خودش باید حل کند. ما کمک می خواهیم، نه اینکه با دست خالی بگویید آمدیم همه را تو بده. اینکه نشد، ما مکلف هستیم. ما شفیع می خواهیم، «شفیع»؛ یعنی

جفت. اگر کسی یک عدد بیاورد، می‌گوید دومی را شما بده، می‌شود شفع. اما با دست خالی برود که شفیع نیست. شما در بحث‌های اصولی یا غیر اصولی می‌گویند این حرف، حرف علمی نیست، چون مشفوع به برهان نیست. این اصطلاحی است که معمولاً در کتاب‌های اصولی هست، مشفوع به برهان نیست؛ یعنی چه؟ یعنی یک ادعای تکی است. اگر کسی ادعا داشته باشد، در کنارش دلیل باشد، این وتر نیست، این شفع است. این ادعا این هم دلیل! اما اگر یک ادعای خالی داشته باشد، می‌گویند این مشفوع به برهان نیست، این حرف شفيعی ندارد، فقط یک ادعاست. ما این طور نیست که هیچ چیزی نداشته باشیم، شفیع بخواهیم، شفیع یعنی جفت، جفت چه چیزی باشد؟ ما باید چیزی ببریم، عقیده ببریم، توحید ببریم، عمل ببریم این نقص را آن شفیع جبران می‌کند؛ ولی اگر آدم هیچ چیزی نبرد، شفاعت را گفتند: ﴿لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾<sup>۱</sup>، کسی که «مرتضی المذهب» است، چیزی آورده، تتمیمش به عهده شفیع است.

فرمود من کاری برای شما نمی‌کنم، چه اینکه از شما هم کاری برای من ساخته نیست: ﴿لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ﴾؛ هیچ کسی هم مشکل مرا حل نمی‌کند، اینها توحید است. در جریان علم غیب هم همین‌طور است اینکه «الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضاً»<sup>۲</sup> آنجا که مع‌الواسطه است، مشخص می‌کند. آنجا که بلاواسطه است، مشخص می‌کند. آنجا که بالذات است، مشخص می‌کند، آنجا که بالعرض است، مشخص می‌کند. یک سلسله تفسیری است که خاص، عام را و مقید، مطلق را، محکم، متشابه را، اینها روشن است. یک سلسله تفسیرهایی است که بالعرض و بالذات را مشخص می‌کنند. در جریان غیب هم همین‌طور است، ما سه طایفه آیات داریم درباره غیب؛ در بخش‌هایی که مربوط به بحث کنونی

۱. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۲. الکشاف، ج ۲، ص ۴۳۰؛ کامل بهایی (طبری)، ص ۳۹۰.

ماست، فرمود همین‌طور است، یک طایفه آیات دارد: ﴿إِلَّا هُوَ﴾<sup>۳</sup>، این درست است؛ غیب را فقط ذات اقدس الهی می‌داند. در طایفه ثانیه آیات فراوانی است که می‌گویند انبیا را خدا از غیب برخوردار کرد: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾<sup>۴</sup>، به نوح گفته، به ابراهیم گفته، به موسی گفته، به عیسی گفته (عليهم السلام و عليهم الصلاة). همه اینها را گفته که ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾، پس اینها می‌دانند. آن که می‌گوید: ﴿إِلَّا هُوَ﴾؛ یعنی «بالذات و بالاصاله». اینکه دارد این انبیا عالم به غیب هستند؛ یعنی به تعلیم الهی. این سه طایفه از آیات در بخش‌های فراوان بسیاری از مسائل را حل می‌کنند. در جریان توفی همین‌طور است: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا﴾<sup>۵</sup>، یک؛ ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾<sup>۶</sup>، دو؛ ﴿تَوَفَّيْتُهُمْ رُسُلَنَا﴾<sup>۷</sup>، سه؛ این سه طایفه از آیات، سه بخش از توفی را حل می‌کند.

در جریان علم غیب، مخصوصاً درباره معاد همین‌طور است. فرمود اینها مسائل جهان‌بینی ماست، من خدا را می‌خوانم، این دعا همان عبادت را هم در بر می‌گیرد: ﴿قُلْ مَا يَعْبُودُوا بِكُمْ﴾<sup>۸</sup>؛ که آنجا دعا به معنی عبادت است، اینجا هم «لا أدعوا»؛ یعنی عبادت نمی‌کنم. عبادت نمی‌کنم غیر او را، فقط او عبادت می‌کنم، شرک هم نمی‌ورزم. من مشکل شما را حل نمی‌کنم، کسی هم در جهان نیست که مشکل مرا حل کند، فقط خدا. من سنگر و پناهگاه و دژ و حصنی غیر از خدا ندارم. هیچ ارتباطی با او ندارم، مگر اینکه پیام او را می‌رسانم. این‌طوری که شما تلبد می‌کنید، تظاهر می‌کنید، هم کثرت خود را به روی من می‌کشید هم نصرت خودتان را که یاور یکدیگر هستید، علیه من اظهار

۳. سوره انعام، آیه ۵۹.

۴. سوره هود، آیه ۴۹.

۵. سوره زمر، آیه ۴۲.

۶. سوره سجده، آیه ۱۱.

۷. سوره انعام، آیه ۶۱.

۸. سوره فرقان، آیه ۷۷.

می‌کنید، روزی صحنه برمی‌گردد. آن روز کیفر و پاداش معلوم می‌شود که چه کسی ناصرش کم است، چه کسی ناصرش زیاد. چه کسی عددش کم است، چه کسی عددش زیاد؛ یعنی روز قیامت. این قیامت چه وقت است؟ من نمی‌دانم! اولین طایفه‌ای که مربوط به غیب است، دارد: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾، این لسان، لسان حصر است؛ یعنی او می‌داند که قیامت چه وقت است. تعبیر دیگر این است که ﴿فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ﴾، یک وقت است می‌گوییم «الغیب» را می‌داند، این غیب صاحبی ندارد، این جهان غیب است. یک وقت می‌گوییم ﴿عَلَى غَيْبِهِ﴾، معلوم می‌شود که غیب، «غیب الله» است. اگر غیب، «غیب الله» است کسی اطلاع ندارد، پس به دو دلیل حصر از این دو کلمه استفاده می‌شود: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾، یک؛ ﴿فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ﴾، این دو. پس بالذات خدا عالم است: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾ است، «لا يعلم الغیب الا هو»؛ اما همه این صحنه‌ها را که شما می‌بینید غیب است که ذات اقدس الهی دارد به پیغمبر خبر می‌دهد. در آسمان‌ها چه خبر بود؟ پیغمبر چه می‌داند! جن‌ها کجا تا کجا می‌رفتند و تیر می‌دیدند؟ پیغمبر چه می‌داند! در مجلس درس او کجا آمدند؟ در بخشی دارد که آمدند حضور حضرت، آنجا مشخص بود. یک عده آمدند بررسی کردند، دیدند این کتاب قرآن است، یک؛ عجیب نیست؛ عجب است، دو؛ محتوای آن ﴿يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ﴾ است، سه؛ و مانند آن. اینها را پیغمبر نمی‌دانست. ذات اقدس الهی که ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾ است، همه اینها را به پیغمبر گزارش داد، پیغمبر شده ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾. ﴿قُلْ أَوْحَى إِلَيَّ﴾، این جریان، این جریان، از آسمان تا زمین، از زمین تا آسمان، حالا پیغمبر شده عالم. این پیغمبری که دارد از آسمان خبر می‌دهد، از زمین خبر می‌دهد، از جن خبر می‌دهد، از انس خبر می‌دهد، علم غیب است. این را چه کسی به او داد؟ ذات اقدس الهی!

«فَتَحْصُلُ أَنْ هَاهُنَا ثَلَاثُ طَوَائِفَ»: طایفه اولی این است که علم غیب را فقط خدا می‌داند، البته! ذات هم برای اوست. طایفه دوم این است که وجود مبارک حضرت رسول (علیه الصلاة و علیهم السلام) غیب را می‌داند به دلیل

اینکه گزارش دادند، این همه اخبار غیبی بود که آنها گزارش دادند، وقتی جمع بکنیم که چگونه از یک طرف آیات حصر است که غیب را فقط خدا می‌داند، از طرفی آیاتی داریم که غیب را پیغمبر و اهل بیت (علیهم السلام) می‌دانند،

این شاهد جمع آن طایفه ثالثه است که ﴿فَلَا يُظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ﴾.

بنابراین این سه طایفه ثابت می‌کند که خدا ذات اقدس الهی ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾ است بالذات، اهل بیت ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾ هستند بالعرض و این فیض را ذات اقدس الهی به اینها داده است، نه خودشان کسب کردند، نه از جای دیگر گرفتند. این آیات را در این قسمت پایانی سوره «جن» بیان می‌کند که فرمود: ﴿إِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ﴾، که - در بحث دیروز اشاره شد - یک تضمینی باید باشد، وگرنه کلمه بلاغ با «عن» متعدی می‌شود، صله آن «عن» است؛ مثل برائت که برائت با «عن» باید استعمال بشود نه با «مِن». آنجا هم تضمین شده است.

پرسش: ...

پاسخ: بله، اما اراده ما ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾<sup>۹</sup> است. خود قرآن می‌فرماید این قلمرو قدرت و اراده شما به دست اوست: ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾. در روایات ما هست که «إِنْ قُلُوبُنَا وَكَرَّ»<sup>۱۰</sup> «وکر»؛ یعنی آشیانه خدا بخواد چه کاری بکند ما می‌فهمیم، چرا؟ برای اینکه این کبوتر پیام‌رسان، اگر بخواد پیام برساند اول لب آشیانه ما می‌نشیند. «إِنْ قُلُوبُنَا وَكَرَّ ارَادَةُ اللَّهِ»، اینجا اول پرواز می‌کنند. این هم برابر همان سه طایفه است؛ لذا ذات اقدس الهی اینها را آگاه می‌کند، اینها هم به جامعه اگر مصلحت باشد بیان می‌کنند و اینکه می‌گوییم علم اینها نامتناهی است با اینکه خودشان متناهی هستند، این نه برای اینکه علم اینها نامتناهی است یا ذات اینها نامتناهی است - معاذ الله - آن که نامتناهی بالذات است، خدای سبحان است؛ اما اگر شما نه‌ری دارید، این نه‌رها فرق می‌کند بعضی از نه‌رها

۹. سوره انسان، آیه ۳۰؛ سوره تکویر، آیه ۲۹.

۱۰. رک: بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۵، ص ۳۸۵؛ «إِنَّ الْإِمَامَ وَكَرَّ لِارَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَشَاءُ إِلَّا مَنْ يَشَاءُ اللَّهُ».



می‌آید، در همین مزرعه‌ها و اینها و پایان می‌پذیرد، آبش در همین مزرعه‌ها فرو می‌رود، بعضی از نهرهاست که به بحر وصل است، این نهر اگر بگویند من نامتناهی هستم، حق دارد. برای اینکه به بحر وصل است. یک سلسله آب‌هایی است که در رودخانه‌ها می‌آید، برای مزارع که در همین زمین‌ها فرو می‌رود. این دیگر جایی ندارد؛ اما یک سلسله نهرهایی است که به بحر وصل است، اگر این نهر بگویند که هر چه می‌خواهی از من بگیر، این خلاف گفته؟ چون به بحر وصل است. می‌گویند: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تُفْقِدُونِي»،<sup>۱۱</sup> هر چه می‌خواهی از من بگیر «من العرش الى الفرش». این بیان نورانی حضرت است. احدی هم چنین حرفی نزده است.

این روایاتی که مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرده است که علوم اینها نامتناهی است، این قسمت‌ها را می‌گویند. می‌گویند ما به آنجا وصل هستیم، ما به آنجا مرتبط هستیم، هر چه بخواهیم به ما می‌دهد، ما بدون اذن او هم که نمی‌خواهیم، این است!

پرسش: ... ﴿يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا﴾.<sup>۱۲</sup>

پاسخ: بله. به زعم آنها، آنها خیال می‌کنند که تو بلد هستی؛ یعنی ذاتاً بلد هستی! ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ﴾، بگو من هم زیرمجموعه این صحنه هستم، اصلاً خود من نیستم، وقتی که قیامت ظهور می‌کند.

پرسش: ...

پاسخ: نه، ذاتیتش را منکر است. آیات فراوانی است در قرآن، یکی همین بخش است، قیامت این‌طور است، تمام جزئیات را پیغمبر دارد آدرس می‌دهد. الآن ما با اینکه سالیان متمادی در خود قم هستیم، زندگی می‌کنیم یا خودم مردم قم، به زائری یا مجاوری بخواهند آدرس بدهند، شرق حرم، غرب حرم، شمال حرم، جنوب حرم، اینها را

۱۱. نهج البلاغة (للصحيحي صالح)، خطبه ۱۸۹.

۱۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

می‌گویند، گاهی ممکن است بعضی از کوچه و پس‌کوچه را یادشان برود؛ اما وجود مبارک پیغمبر وقتی از قیامت حرف می‌زند، آن چنان آدرس می‌دهد که همه چیز را شفاف می‌کند: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ﴾، از این شفاف‌تر؟!

بنابراین این سه طایفه از آیات نشان می‌دهد، آنجا که خود قرآن می‌فرماید که از تو سؤال می‌کنند، خیال می‌کنند تو بالذات بلد هستی! در حالی که خود تو هم از یک راه دیگری بلد هستی. ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ﴾، خود من هم نیستم. وقتی قیامت کبری<sup>۱</sup> جهان‌لرزه است نه زمین‌لرزه: ﴿إِنَّ زُلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾،<sup>۱۳</sup> من هم نمی‌مانم؛ اما روح مرا می‌گویید، آن قلب مطهر مرا می‌گویید، بله من ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ﴾، اصلاً این قدر متیقنش مربوط به معاد است، برای اینکه در بخش‌های معاد آمده است: ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا﴾، که آن روز معلوم می‌شود این اقل هم اقل تعیینی است نه اقل تفضیلی. بعد فرمود: ﴿قُلْ إِنْ أَدْرِي﴾، مدام از شما سؤال می‌کنند که چه وقت می‌شود؟ بگو: ﴿إِنْ أَدْرِي﴾، من نمی‌دانم! ﴿أَقْرَبُ مَا تُوْعَدُونَ﴾، این تهدیدی که خدا می‌کند، نزدیک است یا دور؟ ﴿أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي﴾، من چه می‌دانم! من منتظر وحی هستم. نشانه‌هایش این است که این همه خبرهایی بود، من از آنها خبر نداشتم. ما داشتیم درس می‌گفتیم، مسجدی بود و کنار کعبه‌ای بود و محفلی بود و همین! ما چه می‌دانستیم هیأتی می‌آیند از آسمان خبر می‌دهند، از زمین خبر می‌دهند، بعد ذات اقدس الهی به من آیه نازل بکند که ﴿قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ﴾ و کلّ این جریان را برای من گزارش بدهد، من بعد فهمیدم.

این معنایش این است که غیر ذات اقدس الهی احدی ذاتاً عالم نیست، این درست است؛ اما ﴿إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ﴾ که شد، آن آشکار می‌کند غیب را. این همه آیات دارد: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾<sup>۱۴</sup> و بسیاری از این اخبار غیب را به شما گفتیم، به شما گفتیم، به شما گفتیم. در این قسمت فرمود: ﴿قُلْ إِنْ أَدْرَى أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا﴾، این را ذاتاً من نمی‌دانم، به دلیل همه حرف‌هایی که من برای شما زدم ما که نمی‌دانستیم! اینها را خدا به ما وحی فرستاد: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾ این لسان، لسان حصر است، این یک؛ ﴿فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ﴾، نه «علی الغیب». غیب برای اوست. ﴿يُظْهِرُ﴾؛ یعنی آگاه نمی‌کند. «ظهر»؛ یعنی شفاف و روشن شد. ظهور یعنی بروز. هیچ کسی را آگاه نمی‌کند، مگر کسی را که خدا او را به عنوان رسول بیسندد. ﴿فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ﴾، این رسول را عالم غیب می‌کند. آن وقت به این رسول در پنج بخش آگاهی می‌بخشد تا جامعه را هدایت کند.

فرمود از بالا تا پایین به عهده ذات اقدس الهی است، پُر از اسکورت فرشته‌هاست. آنجا که وحی صادر می‌شود نه این آسمانی که از علم طبیعی خبر می‌دهد، آن آسمانی که ﴿وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَّمَاءٍ أَمْرَهَا﴾<sup>۱۵</sup> آن آسمانی که حضرت معراج رفت. این آسمان که الآن اینها ترمینال درست کردند! این کره شمس و قمر و مریخ و مشتری و زحل اینها که ترمینالی شد برای اینها. آن آسمانی که ﴿وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَّمَاءٍ أَمْرَهَا﴾، آن جای معراج است، آنجا جای وحی است. احدی به آنجا دسترسی ندارد. از آنجا تا بارگاه حرم امن پیغمبر، ﴿بِأَيْدِي سَفَرَةٍ \* كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾<sup>۱۶</sup> همه فرشته‌ها دو طرف اسکورت کرده‌اند، کسی دسترسی پیدا نکند. این بخش اول است. سه بخش در دستگاه درونی خود حضرت

۱۴. سوره هود، آیه ۴۹.

۱۵. سوره فصلت، آیه ۱۲.

۱۶. سوره عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

است، این چهار. بخش پنجم بخش بیرونی است، این پنج. فرمود من می‌خواهم مردم هدایت بشوند. مردم که بخواهند هدایت شوند، هادی مردم، حرف خالق مردم است، حرف کسی دیگر نیست. می‌خواهم حرف خدا به مردم برسد، از آن به بعد یا قبول یا نکول. مردم هیچ حجتی در قیامت نداشته باشند. پنج بخش را من کنترل کردم که حرف من به دست جامعه برسد. بخش اول «من الله الى الرسول» است. بخش دوم و سوم و چهارم در حرم امن خود پیغمبر است. پیغمبر که این را می‌گیرد، باید صد درصد درست بگیرد؛ بد فهمی، کج فهمی، اشتباه فهمی در حرم امن درک پیغمبر نیست: ﴿إِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ﴾.<sup>۱۷</sup> این بخش اول است.

خیلی از ما درس‌ها را خوب یاد می‌گیریم، حرف استاد را خوب گوش می‌دهیم، بعد یادمان می‌رود. فرمود بخش دوم، حرم صیانت حفظ است: ﴿سُقْرُوكَ فَلَا تَنْسَى﴾.<sup>۱۸</sup> این محدوده هم مصون از سهو، مصون از نسیان، هیچ چیزی را فراموش نمی‌کند. منطقه سوم، منطقه ابلاغ است. دستور می‌دهی که نامه‌ای بنویسند یا خودت سخنرانی می‌کنی، این لبان مطهرت هم معصوم است: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾.<sup>۱۹</sup> پس صدر و ساقه رسول می‌شود عصمت. این سه بخش بعلاوه بخش اول، چهار بخش شد.

از آن به بعد که از لبان مطهر حضرت درآمد تا به سطح جامعه، نه به سطح زید و عمرو و تک‌تک اینها، به سطح امت اسلامی برسد، اینجا را فرمود ما حفظ می‌کنیم، اینجا ﴿لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ﴾، حالا اینجا را با چه فرشته‌ای حفظ می‌کند؟ با علما حفظ می‌کند، با فرشته‌ها حفظ می‌کند، با قدسین حفظ می‌کند؛ ولی یقیناً حفظ می‌کند. فرمود حرف من تا به گوش جامعه نرسد، من رها نمی‌کنم. هیچ کسی در قیامت معذور نیست؛ البته آنها که نگذاشتند

۱۷. سوره غل، آیه ۶.

۱۸. سوره اعلی، آیه ۶.

۱۹. سوره نجم، آیات ۳ و ۴.

احکام الهی به آنها برسد، کفار مستضعف که در منطقه‌های کفر به سر می‌برند، مستضعفینی هستند که مستثنا هستند، نداشتند؛ اما به سطح جامعه رسیده است؛ حالا پیغمبر گفته، در خانه که نگفته است، باید اعلام کند، اعلام کند، اگر در مکه است، برائت را اعلام کند، اگر مسجد خیف منا است، برائت را اعلام کند، اگر در مکه است برائت را اعلام کند، اگر در صلح است، برائت را اعلام کند.

این قسمت‌ها را ملاحظه بفرمایید! فرمود: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾، این نکره در سیاق نفی است. ﴿إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ﴾، این رسول را در پنج بخش ما معصومانه تأمین می‌کنیم. ﴿فَأَيُّهُ﴾، ذات اقدس الهی، ﴿يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ﴾، یعنی پیش روی پیغمبر؛ یعنی سطح جامعه. ﴿وَمِنْ خَلْفِهِ﴾، پشت سر او از ﴿وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾ هست تا برسد ﴿بِأَيِّدِي سَفَرَةٍ \* كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾، اینها هم که گفتند: ﴿فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا﴾، این برای پشت سر است. از پشت سر پیغمبر تا خود پیغمبر مصون است. درباره خود پیغمبر آن سه طایفه است که در بخش‌های دیگر آمده که ﴿وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾ هست، ﴿سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَى﴾ هست، ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾ هست. این سه بخش را آنجا تأمین کرده، می‌شود چهار بخش. ﴿يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ﴾ که رابطه پیغمبر با جامعه است، ﴿وَمِنْ خَلْفِهِ﴾ که رابطه پیغمبر با عرش الهی است، این دو. چرا این کار را می‌کند؟ تا معلوم بشود که حجت خدا به مردم رسید: ﴿لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾، این همان عقلانیت و حیانی است که در بخش‌های پایانی سوره مبارکه «نساء» آنجا مطرح شد. عقل و حیانی، عقلی است که وحی را می‌شناسد، یک؛ آثار و برکات وحی را کاملاً می‌شناسد، دو؛ و می‌داند این وحی فقط از دستگاه ذات اقدس الهی ساخته است، این سه و می‌فهمد اگر بخواهد بالنده بشود، از وحی باید کمک بگیرد، چهار و احکام و فواید دیگر. در بخش‌های پایانی سوره مبارکه «نساء» که آیه‌اش قبلاً مطرح شد

این بود، آیه ۱۶۴ این عقلی که مرحوم کلینی نقل کرد که وجود مبارک حضرت امیر فرمود اینکه عقل نیست، این خیال است، این نکرا است و امثال آن، خدا می فرماید ما چرا انبیا فرستادیم؟ در نبوت عامه، دلیل اینکه پیغمبر حتماً باید باشد و پیغمبر را فقط خدا نصب می کند، چرا؟ ﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ﴾<sup>۲۰</sup> ببینید یک طرف قضیه خداست، یک طرف عقل است. از این بالاتر برای عقل مقامی هست؟ که خدا می فرماید من اگر پیغمبر نفرستم، در برابر عقل محکوم هستم. عقل به من می گوید تو که ما را آفریدی، ما که نمی دانستیم کجا بودیم، کجا می رویم، چرا ما را بی راهنما فرستادی؟ چرا راهنما نفرستادی؟ این عظمت عقل، جلال عقل، شکوه عقل است در مکتب وحی! عقلی که خدا را می شناسد، وحی را می شناسد، می گوید من ناقص هستم حتماً وحی باید مرا هدایت کند: ﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ

لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾، مستحضرید «بعد» ظرف است، ظرف مفهوم ندارد، مگر در مقام تحدید، اینجا چون مقام تحدید است؛ یعنی وقتی که پیغمبر نفرستیم، عقل احتجاج می کند، پیغمبر نفرستیم، عقل می پذیرد، حجتی ندارد. ﴿لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾، این است که بگوییم:

بنازم به بزم قضاوت که آنجا \*\*\* خدایی و عقلی مقابل نشیند<sup>۲۱</sup>

این عظمت عقل است، این عقل و حیانی است. عقل آن است که بفهمد در عالم خبری هست و تنها راه کمال او این است که حرف این خبر را بشنود. بگوید من می دانم که مثل یک توبه شلغم نیستم که بروم زیر خاک بیوسم. مگر روح می پوسد؟ مگر اندیشه می پوسد؟ مگر فکر می پوسد؟ مگر خیانت می پوسد؟ مگر امانت می پوسد؟ اینها که خیلی کار خیر کردند، خدا به اینها خیر دنیا و آخرت بدهد! این همه خیرات کردند، مگر اینها می پوسد؟ اینها که خیلی شر کردند، اختلاس کردند، اینها مگر می پوسد؟ چه چیزی گم شد؟! این هست. این را عقل می فهمد. فرمود پس کسی

۲۰. سوره نساء، آیه ۱۶۵.

۲۱. دیوان اشعار طبیب اصفهانی.

باید باشد، کجا می‌رود من می‌دانم! کسی باید باشد که مسئله قیامت را بگوید، بهشت چیست، جهنم چیست، صراط چیست، توزین چیست، اعمال چیست، چگونه می‌سنجند، اینها را من چه می‌دانم! از کجا آدم را هم من نمی‌دانم! ولی «آن قدر هست که بانگ جرسی می‌آید»،<sup>۱</sup> کسی باید باشد. من کار دارم با او. من می‌خواهم از او استفاده کنم. این عظمت عقل است در مکتب وحی.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. اشعار منتسب به حافظ، شماره ۱۱؛ «کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست \*\*\* این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید».